

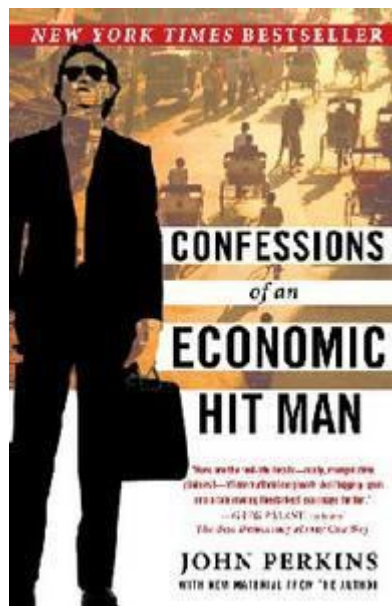
گاهنامه هنر و مبارزه

6 اکتبر 2010

«اعترافات جنایتکار اقتصادی»
اثر

جان پرکینز
(چاپ دوم)

http://www.dailymotion.com/video/xa636d_john-perkins-confessions-d-un-corru_news



مصاحبه امی گودمن با جان پرکینز

(ترجمه توسط حمید محوی)

«دموکراسی اکنون»

Democracy Now.

9 novembre 2004.



جان پرکینز مأمور باسابقه و قابل احترام شرکت های بانکی. در کتاب «اعترافات جنایتکار اقتصادی» روایت می کند که چگونه از جایگاه حرفه ای اش با حقوق خیلی خوب، در تباری با ایالات متحده آمریکا، با وام دادن به کشور های فقیر جهان، میلیاردها دلار از آنها ربوده است. طرح های سازنده ظاهراً معتبر، در واقع طرح هایی بودند که با نقشه قبلی باید به شکست می انجامیدند و کشورهایی که دیگر قادر به باز پرداخت وام های خود نبودند به طعمه حاضر و آماده ای برای سیاست های اقتدارگرایانه امپریالیسم آمریکا تبدیل می شدند.

20 سال پیش از این پرکینز کتابی تحت عنوان «وجدان آگاه جنایتکار اقتصادی» را نوشت. پرکینز در این مورد می نویسد، «در آغاز کتاب را به دو تن از رؤسای جمهوری که مشتریان من بودند تقدیم کرده بودم. جیم رولدوس رئیس جمهور اکوادور و عمر توریکوس، از مشتریانی بودند که شخصاً برایشان احترام زیادی قائل بودم. هر دو در سوانح هوایی جانشان را از دست دادند. مرگ آنها البته اتفاقی نبود. آنها به قتل رسیدند زیرا از اتحاد بین رهبران شرکت های چند ملیتی، دولت و بانکهایی که هدفشان امپراتوری جهانی بود جلوگیری می کردند. ما قاتلین امور مالی نتوانستیم رولدوس و توریکوس را متقاعد کنیم، به این ترتیب قاتلین از نوع دیگری، یعنی شغال های سازمان سیا که همیشه در سایه ما حرکت می کردند، وارد صحنه شدند.»

جان پرکینز می نویسد: «من را متقاعد کردند که این کتاب رانویسم. طی بیست سال گذشته من چهار بار شروع به نوشتن کردم و هر بار حادثی که در سطح جهانی روی می داد، برای من به انگیزه جدیدی برای نوشتن آن تبدیل می شد: اشغال پاناما توسط ایالات متحده در سال 1989، جنگ خلیج، سومالی، و ظهور بن لادن. با این وجود تهدیدات و رشوه هایی که به من پیشنهاد می کردند همیشه مرا از ادامه کار باز می داشت.»

پرکینز سرانجام کتاب «اعترافات جنایتکار اقتصادی» را منتشر کرد و الان در استودیو حضور دارد. [کتاب او در سال 2004 در سانفرانسیسکو منتشر شد.]

امی گودمن: ما با جان پرکینز هستیم. به

«Democracy Now» خوش آمدید.

جان پرکینز: مرسی، امی. از این که با شما هستم خیلی خوشوقتم

امی گودمن: و ما هم خوشوقتیم که شما دعوت ما را پذیرفتید. بسیار خوب، اگر ممکن است این اصطلاح «جنایتکار اقتصادی» [یا «قاتل اقتصادی»] را به طوری که نوشته اید، برایمان توضیح دهید.

جان پرکینز:

به طور کلی، ما آموزش دیده بودیم و کارما عبارت بود از ساخت و ساز امپراتوری آمریکا. به این ترتیب که می بایستی موقعیت هایی را برای جذب حداکثر منابع و منافع به طرف این کشور، شرکت های چند ملیتی، دولت، و در این زمینه نیز خیلی کارآمد بودیم. ما بزرگترین امپراتوری تاریخ جهان را ایجاد کردیم. و این کار را طی پنجاه سال بعد از جنگ دوم جهانی انجام دادیم، البته با امکانات نظامی ناچیز، در واقع. مگر در موارد نادر مثل جنگ در عراق، ولی نظامیان تنها در آخرین مرحله

و به عنوان آخرین راه حل مداخله می کنند. این امپراتوری، خلاف تمام امپراتوری های دیگر در تاریخ جهان، پیش از همه به وسیله ساخت و پاخت اقتصادی، تقلب، بزهکار ساختن افراد و شیوه خاص زندگی ما، و با جنایتکاران اقتصادی به وجود آمده است. من یکی از آنها هستم.

امی گودمن: و چگونه به این جا رسیدید؟ برای کی کار می کردید؟

جان پرکینز: من وقتی هنوز در مدرسه بازرگانی دانشجوی بودم، در اواخر سالهای 60 توسط آژانس امنیت ملی (ناسا) استخدام شدم، یعنی بزرگترین و در عین حال ناشناخته ترین آژانس های جاسوسی کشور. آخر از همه، برای شرکت های خصوصی کار کردم. اولین قاتل اقتصادی کرمیت روزولت بود (نوه تدی رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا) که در سالهای 50 دولت ایران را که به شکل دموکراتیک انتخاب شده بود، سرنگون کرد. یعنی دولت مصدق که مجله تایمز او را «مرد سال» نامید. او این کار را با موفقیت و بی آن که خونی ریخته شود انجام داد. البته کمی خون ریزی شد ولی بی آن که نظامیان مداخله کنند. تنها با خرج کردن چند میلیون دلار شاه ایران را جایگزین مصدق کرد. در این مرحله و با چنین نمونه و آزمونی، پی بردیم که نظریه قاتل حرفه ای در عرصه اقتصادی نظریه بسیار مناسبی است. و با به کار بستن چنین ترفندی از بابت مقابله نظامی با روسیه نیز نگرانی نداشتیم. مشکلی که در رابطه با روزولت مأمور وجود داشت، این بود که برای سازمان سیا کار می کرد، یعنی این که کارمند دولت بود. اگر لو می رفت، ما با مشکل بزرگی مواجه می شدیم. مسئله خیلی دست و پا گیری می شد. در نتیجه استخدام جنایتکاران اقتصادی به سازمان هایی نظیر سیا (سی ای آ) و نسا (ان اس آ) واگذار شده بود که تروریست های اقتصادی مثل من را استخدام می کردند که متعاقبا برای شرکت های خصوصی، شرکت های مشاور و شرکت های سازنده به کار گرفته می شدند. به این ترتیب اگر لو می رفتیم هیچ رابطه ای با دولت نداشت.

امی گودمن: بسیار خوب. شما برای چه شرکتی کار می کردید؟

جان پرکینز: شرکتی که من برای آن کار می کردم «شاس.تی.من» (1) در بوستن، ماساچوست بود. ما تقریباً دو هزار کارمند داشتیم، و من سرپرست امور اقتصادی بودم و پنجاه کارمند تحت فرمان من کار می کردند. ولی وظیفه اصلی من بستن قرارداد بود. من به کشورها پول قرض می دادم، قرض های کلانی که آنها نمی توانستند پس بدهند. یکی از شرایط وام، به عنوان مثال یک میلیارد دلار برای کشوری نظیر اندونزی یا اکوادور، این بود که کشور وام گیرنده می بایستی 90 درصد وام را به شرکت های سازنده آمریکایی برای ایجاد زیر بناها بازگرداند، شرکت هایی نظیر هالی بورتن (2) بچتل (3). اینها البته شرکت های عظیمی هستند. به این ترتیب این شرکت ها شبکه های برق یا بندر و یا جاده می ساختند که تنها در خدمت تعدادی از ثروتمند ترین خانواده های کشور وام گیرنده قرار می گرفت. در نتیجه مردم فقیر این کشورها با وام های باورنکردنی مواجه می شدند که به هیچ وجه نمی توانستند پس می دادند. امروزه کشوری مثل اکوادور 50 درصد بودجه ملی اش را فقط برای پرداخت سهم وام اختصاص می دهد. و قادر به چنین کاری نیست. به این ترتیب در اختیار ما قرار می گیرند. در این صورت وقتی ما به نفت احتیاج داریم، می رویم سراغ اکوادور و به آنها می گوییم، خب شما نمی توانید وام هایتان را بپردازید، پس جنگل های آموزون را که انباشته از نفت است در اختیار شرکت های ما بگذارید. این همان طرحی است که در حال حاضر ما با از بین بردن جنگل های آموزونی در حال انجام آن هستیم. اکوادور را مجبور کردیم که به ازای قرض هایش جنگل های آموزون را در اختیار ما بگذارد. به این ترتیب، مشاهده می کنیم که بخش مهمی از وام های پرداخت شده دوباره به چرخ اقتصادی ایالات متحده آمریکا باز می گردد و کشوری که با فقدان توانایی برای بازپرداخت وام هایش با بهره های کلان واجه می شود، کاملاً در اختیار و در خدمت ما قرار گرفته و از این پس تفاوتی با برده نخواهد داشت. چرخ امپراتوری به این شکل می گردد. امپراتوری بزرگی ست و موفقیت های زیادی کسب کرده است.

امی گودمن: پیش از این گفتید که مدت ها نوشتن این کتاب را به دلیل رشوه و دلایل دیگر به تأخیر انداخته بودید. منظورتان دقیقا چیست؟ چه کسی سعی می کرده شما را خریداری کند و ایا شما این رشوه های را قبول می کردید؟

جان پرکینز : البته، در سالهای 90 من نیم میلیون دلار گرفتم که این کتاب را ننویسم.

امی گودمن : از چه کسی؟

جان پرکینز: از یک شرکت سازنده بزرگ.

امی گودمن: کدام؟

جان پرکینز : نام این شرکت «استورن-وبستر» (4) است. از نظر قانونی، رشوه محسوب نمی شود. من به عنوان مشاور پول گرفته بودم. کاملاً قانونی بود. ولی در حقیقت من کاری برای انجام نداشتm. در واقع، همان طور که در کتابم نوشته ام، در واقعیت امر من با ایالات متحده سروکار نداشتم، اگر پول را قبول کردم به عنوان مشاور بوده، در حالی که آنها می دانستند که من در حال نوشتن چنین کتابی هستم، که در آن دوران عنوان دیگری داشت، «وجدان آگاه جنایتکار اقتصادی». باید گفت که این داستان واقعا شگفت انگیزی ست، و تقریباً شبیه جیمز باند است.

امی گودمن : در هر صورت، کتاب چنین احساسی را در خوانشگر بر می انگیزد.

جان پرکینز: بله، و واقعا هم همین طور بود، می دانید، وقتی «ان اس آ» من را استخدام کرد، من را تمام روز با دستگاه دروغ یاب آزمایش کردند. تمام نقاط ضعف مرا برآورد کردند و فوراً مرا اغوا کردند. آنها از قوی ترین مواد مخدر در فرهنگ ما استفاده کردند، تا مرا تحت اختیارشان بگیرند، یعنی سکس، قدرت و پول. من از یک خانواده قدیمی از نوول آنگلتر می آیم که پیرو مذهب کلونیسم و قویاً تحت تأثیر ارزش های اخلاقی بوده است. می دانید، فکر می کنم که من به طریق اولی آدم خوبی هستم و فکر می کنم که داستان من نشان می دهد که چگونه این سیستم و این موارد مخدر قوی مثل سکس، پول و قدرت می تواند افراد را بفربید، کما این که من واقعا جذب این فریبندگی ها شده بودم. و اگر من خودم در تجربه عملی زندگی به حرفه جنایتکار اقتصادی نپرداخته بودم، شاید به سختی می توانستم به وجود چنین مسائلی باور داشته باشم. و به همین علت نیز من این کتاب را نوشتم، چرا که فکر می کنم کشور ما بیش از همیشه به درک چنین واقعیاتی نیازمند است. اگر مردم این کشور واقعا به سرشت واقعی سیاست خارجی پی می بردند، اگر مفهوم واقعی تمام این کمک هایی به کشورهای خارجی اهداء می کنند برایشان روشن می شد، و اگر پی می بردند که شرکت های چند ملتیتی چگونه عمل می کنند، و مالیات هایی که می پردازند به کجا می رور، مطمئن هستم که خواهان تغییر این وضع خواهند شد.

امی گودمن: در کتابتان از چگونگی طرح مخفیانه ای می نویسید که بر اساس آن می بایستی میلیاردها دلار نفت عربستان سعودی به طرف ایالات متحده آمریکا بازگردانده شود، یعنی موضوعی که روابط بین عربستان سعودی و دستگاههای اداری آمریکا را تقویت کرد.

جان پرکینز: بله، دوران حیرت آوری بود. احتمالاً در آن دوران شما خیلی جوان بودید و به یاد نمی آورید، ولی من به خوبی به خاطر دارم که در آغاز سالهای 70 چگونه اوپپ (سازمان کشورهای صادر کننده نفت) برای اعمال قدرت استخراج نفت را تقلیل داد. در نتیجه ما صف های طولی در ایستگاه های پمپ بنزین داشتیم و کشور باردیگری در وحشت بحرانی نظیر سال 1922 به سر می

برد. و چنین واقعه ای غیر قابل قبول بود. به این ترتیب دیپارتمان خزانه من و چند تن دیگر از تروریست های اقتصادی را استخدام کرد و ما به عربستان سعودی رفتیم.

امی گود من: آیا شما را واقعا به اسم «جنایتکار مزدور اقتصادی» می نامند؟

جان پرکینز: بله، به همین شکل است که ما نامیده می شویم. ولی از دیگاه رسمی، من مدیر امور اقتصادی بودم. ولی ما به همین شکل یعنی «جنایتکار مزدور اقتصادی» نامیده می شدیم. مزاح آمیز بود. منظور این بود که بگوییم اگر ما چنین موضوعی را بگوییم، هیچ کس حرف ما را باور نخواهد کرد. متوجه موضوع هستید؟ در آغاز سالهای 70 ما به عربستان سعودی رفتیم. می دانستیم که عربستان سعودی کلید استقلال انرژی ما و امکان کنترل موقعیت را در دست دارد. و با کاخ سلطنتی سعودی در مورد قرارداد به توافق رسیدیم. سعودی ها موافقت کردند که بخش قابل توجهی از دلرهای نفتی در ایالات متحده آمریکا سرمایه گذاری شود و قرار بر این بود که دیپارتمان خزانه داری نیز از منافع این سرمایه گذاری ها را برای به کار گرفتن شرکت های آمریکایی، جهت ایجاد شهرهای جدید در عربستان سعودی، و زیربناهای جدید منحصر سازد. و این کاری بود که ما انجام دادیم. و کاخ سلطنتی سعودی نیز تضمین می کرد که قیمت نفت را در حد قابل قبول برای ما متوقف سازد، و آنها نیز در طی تمام این مدت به وعده خودشان عمل کردند. در عوض، ما نیز تضمین کردیم تا زمانی که آنها به قراردادها عمل کنند، از حکومت آنها پشتیبانی کنیم، و این یکی از دلایلی بود که ما با عراق وارد جنگ شدیم. در عراق، ما سعی کردیم همین سیاست را در رابطه با صدام حسین به کار ببریم، ولی صدام قوانین بازی را نپذیرفت، و وقتی سنگ جنایتکاران اقتصادی به سنگ خورد، در مرحله بعدی شغال های سازمان سیا را فراخواندند، یعنی افرادی که باید سعی می کردند کودتا یا انقلابی را علیه او به راه بیندازند. و اگر این مرحله نیز به نتیجه نمی رسید باید او را می کشتند و در هر صورت باید سعی می کردند او را بکشند. در مورد عراق، آنها نتوانستند به صدام حسین دست پیدا کنند. محافظین او خیلی مؤثر بودند. از شبیه سازی استفاده می کردند، و شغال ها نتوانستند به صدام دسترسی پیدا کنند. به این ترتیب اگر جنایتکاران اقتصادی و شغال ها در طرح هایشان به نتیجه نمی رسیدند، سומنی خط عملیاتی وارد کارزار می شد، یعنی فرستادن پسر ها و دخترهای جوان برای کشتن و کشته شدن. این همان کاری است که در حال حاضر در عراق دارد صورت می گیرد.

امی گودمن: آیا می توانید برای ما توضیح دهید که توریخوس چگونه کشته شد؟

جان پرکینز: عمر توریخوس، رئیس جمهور پاناما، در مورد تنگه پاناما با جیمی کارتر قرارداد بسته بود. می دانید که این قرارداد تنها با یک رأی بیشتر در کنگره تأیید شده بود. موضوع بسیار پر جنجالی بود. سپس، توریخوس با ژاپنی ها برای ایجاد کانال جدیدی وارد مذاکره شد. ژاپنی ها می خواستند کانال جدیدی در پاناما بسازند. توریخوس در این باره با آنها حرف زده بود، ولی شرکت بهشل که مدیر کل آن ژرژ شولتز و مشاورش کاسپار وینبرگر از این بابت خشنود نبودند. وقتی کارتر را دست به سر کردند (خیلی جالب است بدانیم که چگونه او را دست به سر کردند)، وقتی او در انتخابات باخت و ریگان به قدرت رسید، شولتز به مقام منشی دولت و وینبرگر به مقام منشی دفاع ارتقاء پیدا کردند و از توریخوس نیز خیلی عصبانی بودند. آنها تلاش کردند که با او دوباره مذاکره کنند و توریخوس را از کار با ژاپنی ها منصرف سازند. ولی او با تحقیر پیشنهاد آنها را رد کرد. مرد با اصولی بود. ضعف های خاص خودش را هم داشت ولی مرد قانونمداری و جذبه های خاصی داشت. بعد از این جریان بود که در سانحه هوایی جان باخت. یک ضبط صوت که به یک بمب متصل شده بود در هواپیما جاسازی کرده بودند. من آن جا بودم و با او کار کرده ام. می دانستم که ما جنایتکاران امور مالی در رابطه با او شکست خورده ایم و بعد از ما شغال ها خواهند آمد. بعد ضبط صوت جاسازی شده هواپیمای او را منفجر کرد. برای من هیچ جای تردیدی ندارد که کار سازمان

سیا بوده. چندین محقق آمریکای لاتین نیز به همین نتیجه رسیده اند. البته، در کشور ما هیچ کس از این موضوع چیزی نشنید.

امی گودمن: از چه زمانی نظرتان برگشت؟

جان پرکینز: احساس گناه همیشه با من بود، از همان آغاز ولی اغوا شده بودم. قدرت، سکس، پول من را خیلی تحت تأثیر قرار داده بود. و البته، کارهایی که انجام می دادم موجب خوشوقتی من بود. من مدیر امور مالی بودم. کاری را انجام می دادم که افرادی نظیر رابرت مک نامارا (5) دوست داشت، و خیلی های دیگر.

امی گودمن: رابطه شما با بانک جهانی چگونه بود؟

جان پرکینز: من در رابطه خیلی نزدیک با بانک جهانی کار می کردم. بانک جهانی بخش مهمی از پولهایی را واریز می کرد که جنایتکاران اقتصادی به کار می بردند به همین نسبت صندوق بین المللی پول.

ولی بعد از 11 سپتامبر، نظرم برگشت. می دانستم که باید این داستان را تعریف کنم چون که 11 سپتامبر نتیجه مستقیم کار این جنایتکاران حرفه ای است. و تنها راه برای بازیافتن امنیت در این شکور و زندگی با وجدان آسوده این است که این ساز و کارها را برای تغییرات مثبت در جهان به کار ببریم. من واقعا معتقد هستم که می توانیم به چنین طرحی جامه عمل بپوشانیم. من معتقد هستم که بانک جهانی و دیگر مؤسسات می توانند تحول یابند و در خدمت همان اهدافی قرار گیرند که مدعی آن هستند. یعنی باز سازی مناطق ویران شدل جهان. کمک واقعی به بینوایان. 24000 نفر هر روز از گرسنگی تلف می شوند. ما می توانیم به چنین موقعیتی خاتمه ببخشیم.

پا ورقی ها برای ترجمه فارسی

1) Chas. T. Main

2) Halliburton

شرکت چند ملیتی، مرکز آن در هوستون (تگزاس) واقع شده ولی بر اساس اعلامیه ای مرکز را به دویی منتقل کرده است. گروه راه و ساختمان و استخراج نفت در سال 1919 در دالاس توسط ارل هالیبرتون بنیانگذاری شده و مدیر عامل آن در سال 1995 تا 2000 دیک چنی بوده است.

3) Bechtel

شرکت راه و ساختمان که در سال 1898 بنیانگذاری شد. در سال 2006 بیش از 40000 کارمند دارد. مرکز آن در سانفرانسیسکو قرار دارد.

- 4) Stoner-Webster
- 5) Robert McNamara

توضیحات زیر توسط مترجم از ویکیپدیای فرانسه ترجمه شده است. مطمئناً نویسندگان ویکیپدیا با جان پرکینز نسبتی نداشته است. با این وجود اطلاعات بسیار جالبی را در اختیار ما می‌گذارد.

6 ژوئن 1916 در سانفرانسیسکو به دنیا آمد و در 6 ژوئیه 2009 در واشینگتن درگذشت. او مرد مدیریت بازرگانی، مرد سیاسی، منشی وزرات دفاع آمریکا در سال 1961 تا 1968 در عهد ریاست جمهوری کندی و جانسون، و در طول جنگ ویتنام، سپس در سال 1968 تا 1981 ریاست بانک جهانی را به عهده داشت. مک نامارا فارغ التحصیل دانشگاه برکلی در رشته اقتصاد، ریاضیات و فلسفه است. او در رشته مدیریت ادامه تحصیل می‌دهد و از سال 1937 در مدرسه بازرگانی هاروارد فنی را در مدیریت می‌آموزد که به عنوان الگوی رفتاری اعتبار زیادی کسب کرد. روبرت مک نامارا شخصیت بسیار جالبی است. از سال 1962 «دکترین مک نامارا»، «دکترین پاسخ تدریجی»، در تقابل اتمی بلوک شرق و غرب، جایگزین «دولس» می‌شود. روبرت مک نامارا استراتژی نظامی بارزی است. مشاور دفاع آمریکا، ریاست بانک جهانی از مشاغل دائمی او بوده است. پس از ارتقاء سریع در سلسله مراتب نظامی، مک نامارا تحت فرمان ژنرال لومی در جنگ ژاپن شرکت داشت و در سال 1945 مبتکر پرتاب بمب های آتش زا روی ژاپن است (100000 کشته در یک شب در توکیو و 67 شهر که بخش مهمی از آنها به ویرانه تبدیل شد)، در سال 1946 با درجه سرهنگی و کسب مدال افتخار از ارتش بیرون آمد، و در همان سال شغل جدیدی را در فورد موتور کمپانی آغاز کرد. در نوامبر 1960 مک نامارا به عنوان یکی از مهمترین تکنوکرات های مدیریت در آمریکا به شهرت می‌رسد و در سن 44 سالگی اگر چه عضو خانواده نیست، در رأس فورد موتور کمپانی قرار می‌گیرد، ولی پنج هفته بعد جان اف کندی او را فرامی‌خوانی و مدیریت دفاع ایالات متحده آمریکا به او واگذار می‌کند. روی هوش و ذکاوت نظامی او حساب می‌کنند. در نتیجه او در سال 1962 برای حل بحران موشکها در رابطه با کوبا در کنار رئیس جمهور است. او با باز سازی نیروهای غیر اتمی نیروی ارتش ایالات متحده، با دفاع ضد موشکی بالیستیک که بسیار گران تمام می‌شود مخالفت می‌کند و استراتژی تخریب متقابل را به عنوان عامل بازدارنده در مقابله با اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی به کار می‌بندد. این همان شیوه ای که از سال 1962 به نام خود او ثبت شد، «دکترین مک نامارا» یا «دکترین پاسخ تدریجی» که به استراتژی اتمی آمریکا تبدیل گردید این استراتژی، نوع سلاح هایی را که برای پاسخ گویی به کار خواهد شد مشروط می‌سازد و به همین گونه اهدافی که توسط سلاح های دشمن مورد حمله قرار گرفته اند - در این استراتژی استفاده از سلاح های اتمی تدریجی است. در استراتژی قدیمی ایالات متحده دکترین «دال» که به دکترین «تلافی گسترده» معروف است، در صورت حمله شوروی علیه ایالات متحده یا متفقین، آمریکا با تمام قوا پاسخ می‌گفت. یعنی تنها تسخیر برلن غربی موجب حمله اتمی به شوروی می‌شد. به این ترتیب سلاح اتمی دارای دو عملکرد بود: یکی بازدارندگی که هدفش جلوگیری از حمله شوروی به منافع بلوک غرب بود و دیگری تخریب، در صورتی که با این وجود شوروی حمله می‌کرد. شیوه ای که مک نامارا پیشنهاد کرد، موجب شد که برای خاتمه دادن به جنگ، امکان مذاکره همچنان وجود داشته باشد و از آپوکالیپس جلوگیری شود. از آثار او می‌توانیم به «پیش گیری جنگ اتمی» و «تراژدی و درسهای ویتنام» نام ببریم. در طول جنگ ویتنام نقش او بسیار حائز اهمیت بود. او به این نتیجه رسیده بود که پیروز در جنگ ویتنام ناممکن است، و می‌خواست آمریکا را از جنگ ویتنام بیرون بکشد. ولی رئیس جمهور جانسون خواهان حضور نظامی و تداوم جنگ بود. مک نامارا از پست خود برکنار می‌شود و ریاست بانک جهانی به او واگذار می‌شود. در مقام ریاست بانک جهانی، بر این عقیده است که مشکل کشورهای در حال توسعه می‌تواند حل شود و بر این باور است که راه حل اساسی را باید به شکل جدی در تحلیل و بررسی عمیق مسائل جستجو کرد. مک نامارا به این نتیجه رسیده بود که بانک جهانی به تنهایی نمی‌تواند مسائل جهان را حل کند. یکی از دیدگاه های مهم بر این اساس بود که بین امنیت نظامی و گسترش اقتصادی رابطه ای مستقیم وجود دارد. و جنگ نتیجه افزایش درآمد بین کشورهای صنعتی و فاصله ای ست که در این زمینه با کشورهای در حال توسعه ایجاد می‌شود.

در مورد او تعریف می کنند که وقتی با رئیس جمهور کندی به پاریس آمده بود، توسط نخست وزیر میشل دبره در متینون به شام دعوت شده بود. فردای آن شب خانم دبره متوجه می شود که کارد و چنگالی که مک نامارا از آن استفاده کرده بوده در جایش نیست و ناپدید شده و از او درباره این موضوع پرسیده بود. مک نامارا کارد و چنگال را پس می دهد و می گوید که عادت دارد که وقتی در جایی به شام دعوت می شود، کارد و چنگالش به یادگار نگه می دارد و آنها را به بچه هایش هدیه می دهد

<http://www.youtube.com/watch?v=tgETVV889l8&feature=fvst>